



فلسفه‌ای برای آیندگان

کاسیرر و نظریه پردازی برای فلسفه فرهنگ

مهرروز گوجری معظی

فرهنگ و تمدن بشری، یکی از مباحثی است که در عصر حاضر، توجهات و باعشق بیشتری به خود معطوف داشته است. هر یک دستگیری به یک فرهنگ جهانی که منکلی بر ارزش‌های مشترک مورد توافق انسان‌ها از هر قوم و نژادی باشد، فیصله‌آور می‌گردد. فیصله فرهنگ به ما هو فرهنگ و بررسی و رویه‌یابی زیاد که (خاستگاه آن هستیم). فلسفه فرهنگ این مسأله را موعود و معیت و بررسی خود قرار می‌دهد. فلسفه فرهنگ جهان فرهنگ را مجموعه‌ای از اسیر پرانگند و مبهم می‌داند. بنابراین بدنیال نورک مورد به صورت یک به دست و کلیت به هم پیوسته است.^۱ فلسفه فرهنگ به نوعی مترادف فلسفه تاریخ است و این دور گاهی به جای هم به کار می‌روند. تاریخ خود از قرن ۱۸ به بعد است که به عنوان

علمی مستقل قلمداد می‌شود. کوشش برای بررسی از فرهنگ به این معنی که فرهنگ را به ما هو فرهنگ در نظر بگیریم، حاصل عصر حاضر است. در عصر جدید است که سعی می‌کنیم فرهنگ را خارج از فرهنگی که ما را احاطه کرده است بررسی کنیم.^۲ کاسیرر فرهنگ را مهم‌ترین بخش فلسفه می‌داند و به نوعی می‌توان آن را مدعی فلسفه فرهنگ خواند. وی فرهنگ را سیستم فعالیت‌های بشری می‌داند که چون امری تنویریک با یکسری از دلش به اعتقاد او، فرهنگ مجموعه فعالیت‌هایی است که تاریخ را به وجود می‌آورد. وی نخستین مفهوم را در فلسفه فرهنگ ستامی دانست که گاهی به طور عام^۳ از است کاسیرر (۱۸۷۴-۱۹۴۵) می‌داند. نوگفتی آغاز قرن بیستم در آلمان است که می‌خواهد با توجه به مسأله‌های علوم متنوع به

اصول و بنیانی برسد. نوگفت پورلر اندیشه‌دانی بودند که در آغاز قرن بیستم بازگشتی داشتند به اندیشه‌های کانت. چرا که مسأله‌های ایدئالیست‌ها و نیز ماتریالیست‌ها حدودی را که کانت بر دانش نظری انسان قرار داده بود ثابت می‌کرد. جنبش نوگفتی، آ مکتب شناختی به نام‌های «ماربورگ» و «هالبرن» درگد. گرایش مکتب ماربورگ به زمینه‌های منطقی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی است و توجه مکتب پادین به فلسفه ارزش‌ها و پرولیک‌های بشری علوم فرهنگی است. کانت نیز تا حدودی تحت تأثیر مکتب ماربورگ بود. او با دقیق شدن در کار کرده‌ها به تکلیف فلسفه صورت‌های سمبولیک، پرداخته کتابی که در آن کاسیرر توانایی خلق نسل را ادلیل نماید. انسان از دیگر حیوانات دقت کاسیرر در کتاب ارزشمند خود فلسفه صورت‌های سمبولیک^۴ که

در ۳ جلد تألیف کرده است به بیان دستگاه فلسفی خود می‌پردازد. او معتقد است تمام رسالت فلسفه در شناخت حقیقت خویش خلاصه می‌شود و شناخت نفس فقط از راه زندگی اجتماعی میسر است زیرا در زندگی اجتماعی است که انسان می‌تواند به خود به عنوان یک فرد، شعور و آگاهی پیدا کند. به علاوه برای شناخت کامل پدیده‌ها کردن نسبت به انسان، باید تمام ساخت‌های انسانی را مورد توجه قرار داد و دقیقاً به همین خاطر است که فلسفه‌های جدید، انسان را تنها با عقل تعریف نمی‌کنند بلکه در شناخت انسان از صور مادی عقلی و غیر عقلی بهره می‌گیرند. چنان که کاسیرر گفته است جهان انسانی تنها بر مبنای عقل نمی‌گردد.^۵ در این نوشتار سعی شده مسیر حرکت این فیلسوف، در جریان مساز با توجه به کتاب فرسالی در باب انسان^۶ که در آلمان است بر فایده فرهنگ نشان داده شود. امروز که فرهنگ و مشتقات آن کانون توجه فکری هستند است. ارزش کار کاسیرر و بررسی که آغاز گر آن بود بیش از پیش روشن می‌شود.

فرهنگ کاسیرر فرهنگ مجموعه فعالیت‌های بشر است که منجر به ساخت تاریخ می‌شود. وی برای فهم فرهنگ انسانی، ما را به فرآورده‌های فرهنگی از جاع می‌دهد. او فرآورده‌های فرهنگی را صورت و شکل نمادین می‌داند که خود مقید به یک وحدت باطنی هستند. کاسیرر معتقد است انسان در جهان سمبول‌ها و صور نمادین زندگی می‌کند و عناصر مسازنده این جهان را زبان، اسطوره، هنر، دین و بررسی شعور و مجموعه فعالیت‌های بشر را بصورت درک یک سیستم از کلیت در فلسفه پیگیری می‌کند.

نماد (سمبل)

تامل بشر در سیر تاریخی خود منجر به شکل‌گیری معنای خاصی می‌شود که ثابت پند می‌کنند و به شکل نماد به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابند. در واقع نماد هر نشانه یا علامتی خاص است که در بین گروهی از افراد دارای مفهومی معین و مشخص باشد. بشر برای تفهیم منظور خویش، مستحب خلق نماد زنده است و این ایجاد و خلق کردن طی یک روند تاریخی صورت گرفته است. مفهوم فرهنگ در بردارنده تمام چیزهایی است که توسط انسان درگرونی یا خلق می‌شود. بنابراین فرهنگ چیزی جز معنای تثبیت شده و نمادهای خلق شده توسط انسان‌ها در چشمه نیست. از نظر کاسیرر، سمبل یا نماد واجد معناست و ویژگی اصلی آن شعور و کلیت است.

کاسیرر بر تفاوت آعرصه وجود و معنا تأکید دارد و معتقد است ضرورت فهم انسانی ایجاد می‌کند. میان واقع و ممکن تمایز قائل شود و تنها عقل برهانی انسان است که قادر به طرح و درک امر ممکن است. بنابراین آنچه گفته شده کاسیرر شناخت انسان را طی حدیثه شناختی سمبولیک می‌داند. چرا که تفکیک میان واقع و ممکن، لازمه تفهیم سمبولیک بوده و انسان واجد آن است. بررسی فرهنگی که فلسفه فرهنگ پیش روی خود گسترده پیش از هر چیز، بررسی از چینی انسان (نه به معنای ماده، وی و حیات جسمی او) را می‌طلبد. هر فرهنگ‌شناسی متشکل از گروهی از انسان‌هاست که در یک جامعه از کوچک تا بزرگ در کنار هم زیست می‌کنند. برای فهم فرهنگ می‌باید از حیات جسمی پرسید و از انسان که حیات جسمی را شکل می‌دهد. کاسیرر به بررسی انسان چیسته چون پاسخ می‌گوید: «گر تعریفی از طبیعت یا لذت انسان موجود است، همان تعریف حیات جسمی است که دارد. نه جوهری»^۷ بنابراین وجه شناخت انسان چیزی است که به دست او خلق می‌شود و چنان که کاسیرر خود گفته است «هنر و عادت و مجموعه فعالیت‌های انسان است که عرصه عمل بشریت را تعریف می‌کند»^۸ کاسیرر وجود انسان را به سه جنبه نماد، تعریف

۱- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰
۲- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰
۳- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰
۴- فلسفه صورت‌های سمبولیک، ص ۱۰۰
۵- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰
۶- در باب انسان، ص ۱۰۰
۷- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰
۸- فلسفه فرهنگ، ص ۱۰۰

می‌کند به‌طور کلی وی وجه صمیمیت حیثت انسانی را نولتایی انسان در خالق نماد می‌خاند و معتقد است نمایی حیولت برای انطباقی خود با محیط زیست و مجیزه به سیستم ارتزدهایی و اثر گذاری هستند انسان تنها حیوانی است که علاوه بر این دو سیستم مجیزه به سیستم سومی است که منحصراً خاص اوست و هم‌نظرمه سمبلیک نام دارد این سیستم نمادین کل حیثت انسانی را تحت تأثیر قرار داده و متحول می‌کند.

کاسپور، عناصر سازنده این سیستم سمبلیک را زبان، اسطوره، دین، هنر، تاریخ و علم می‌داند و معتقد است این مصنوعات به وسیله پیوند واحدی از نوع عقلی (نه جوهری مطابق تفکر مدرسی) به هم متصل اند و پندشان رابطه‌ای از نوع کلر کردی برقرار است یانر نظر وی، ما باید کار کرد اساسی هر یک از این صورت‌های نمادین را اسطوره، دین، زبان (و) در پس صورت‌های بی‌شمار آنها پیدا کنیم و در نهایت تمام این صورت‌ها را بر خاسته از یک منبع واحد بدانیم. محقق این کار از نظر وی، می‌بایست تمامی منابع اطلاعاتی استعدادهای روشن‌های قدیمی در اروپا و مشاهده‌های وسیع تاریخی گرفته تا دیگر شیوه‌ها که البته باید از زوایای جدید به این روش هانگی بسته شود و همگی در جهت یافتن کار کرد اساسی صورت‌های نمادین به کار گرفته شوند و به‌طور کلی باید در تحقیق ساختاری فرهنگ را مقدم بر مطالعه صرفاً تاریخی فرهنگ بدانیم.^{۳۱} به عقیده او، به‌دین وسیله می‌توان عمق یک حوزه فرهنگی خاص را اندازه گرفت.^{۳۲}

از نظر کاسپور، فرهنگ انسانی مخلوقی فعالیت‌های گوناگون است و در سنتز فلسفی این فعالیت‌هاست که به وحدت عمل می‌رسیم هر چند در نتایج فعالیت‌های گوناگون وحدتی وجود ندارد اما ما هم به دنبال وحدت نتیجه‌ای هستیم بلکه وحدت عمل به معنای وحدت فرایند خلاقه مدنظر است یعنی هر غم صورت‌های متفاوت میان فعالیت‌های گوناگون همگی یک هدف را دنبال می‌کنند. کاسپور در کتاب فرهنگ‌های در برابر انسان خود در این رابطه می‌نویسد: «تاریخ فلسفی به وسیله تنوع نامحدود تصاویر فلسفی و اصول دینی و صورت‌های زبان و آثار هنری و تکنیکی آن عمل کلی‌ای را که تمام این فرآورده‌های فرهنگی می‌سازند و در اینجاست که اسطوره و دین و هنر و زبان و حتی علم به منزله پدیده‌های متفاوت از یک ماده و موضوع مشترک به شکل خواننده آمد و وظیفه فلسفه این است که این ماده و مضمون را قابل حس شدن و فهمیدن کند.»^{۳۳}

به اعتقاد وی، بونش و تفکر ما از اشکال نمادین ساخته شده است و نخستین فعالیت ذهنی انسان تصور است نه ادراک و تصور همیشه نوعی بیان سمبلیک است که در ذهن انسان نقش می‌گیرد.^{۳۴} این صورت‌های سمبلیک تفکر انسانی را به سمت خلاقیت سوق می‌دهند و به آزادی نامحدود می‌رسانند بنابراین شناخت صورت‌های سمبلیک مدخلی است برای ورود به فهم انسانی.

با توجه به جهان نمادین انسان‌ها دیگر واقعیت‌ها را با واسطه دریافت نمی‌کنند چرا که عالمی که انسان در آن زندگی می‌کند دیگر عالم محضی مادی نیست بلکه جهانی مملو از سمبل‌هاست و واقعیت‌های مادی با پیشرفت فعالیت‌های سمبلیک انسان تغییر می‌کند و در نتیجه انسان به جای برقراری ارتباط با واقعیت‌ها به خود رابطه برقرار می‌کند و از پشت عینک صورت‌های نمادین است که چیزی را می‌بیند و به آن علم پیدا می‌کند. معتقد است همین جریان در حیطه عمل هم اتفاق می‌افتد و بنابراین هر عالم عملی انسان نیز محدود به عوامل و فوایدی نمی‌شوند بلکه انسان انجمله شده در گستره ترس، امید، خیال و است.

نخستین صورت‌های سمبلیک در انسان هر میان صورت‌های سمبلیکی که کاسپور بر می‌شمرد اسطوره و زبان به دلیل قدمت و ضرورتشان در تشکیل معنای ماندگار از اهمیت

ویژه‌ای برخوردارند و نسبت به دیگر صور، تقدم زمانی دارند و به این می‌بازد که تکنیک آنها در آغاز فرهنگ انسانی غیرممکن به نظر می‌رسد.

زبان

زبان در اندیشه او مدخلی است برای ورود به دنیای تمدنها و از راه زبان است که انسان جهان تاریخی می‌آفریند که جهان فرهنگ است.^{۳۵}

وی معتقد است زبان و نیز اسطوره نتیجه تجربه‌های کلی قدیمی و اجتماعی است که بشر وجودش را بر آن استوار کرده است. او این دو پدیده فرهنگی را از محافظه کارترین قوای انسانی قلمداد می‌کند به این معنی که در این دو پدیده فرهنگی، گرایش به ثبات و تغییر ناپذیری به حد اعلا رسیده است. کاسپور در این ارتباط می‌نویسد: «فرهنگ انسانی بدون خصیصه محافظه کارانه زبان، اصلاً نتواند توسعه‌یافتگی خود را از راه انتقال و گسترش و پراکندگی انجام دهد سمبل‌ها و صورت‌های زبان باید ثابت و استوار باشند تا در مقابل تأثیرات ضایع کننده و ویرانگر زمین ثابت بمانند.»^{۳۶} به عقیده او، زبان یک نقش محافظتی و سمبلیک پیدا می‌کند و می‌تواند انسان را از تاریکی که در زبان رانها وجود معنای از کلمات بقیصه نمی‌توانیم به نوری واقعی از خصوصیات و نقش زبان دست یابیم. او عسده اختلاف بین زبان‌ها را تفاوت در هندسه عالم می‌داند نه تفاوت در علم کاسپور در فصل زبان کتاب خویش می‌گوید که زبان را باید به عنوان یک نیرو و نه به عنوان یک کار نگریست. به عبارت دیگر، زبان یک چیز ساخته و پخته نیست بلکه فرایندی دائمی و بی‌پایان است. زبان کاری است که ذهن انسانی مدام از ابتدا شروع می‌کند به این منظور که اندیشه خود را به کمک اصطلاحات محفوظ بیان کند.^{۳۷}

با این حال، تغییرات صوتی و معنایی از نظر وی اجتناب ناپذیر است و یکی از دلایل آن انتقال زبان به سلسله‌های بعد از طریق آموزش می‌داند که آموزش هم هموار و روندی فعال است و تغییرات را به دنبال دارد.

این تمایل به ثبات و تغییر در تمام فعالیت‌های انسانی در وقت و آمد است یعنی در تمام فعالیت‌ها انسان از سوی گرایش به ثبات و تغییر ناپذیری دارد و از سوی گرایش به تخریب و نوآوری او این دو گرایش را هر حالت نماد کل می‌داند و معتقد است یکی از شرایط ضروری و حیاتی زبان، گرایش به این دو عنصر است.

اسطوره

کاسپور به منظور دستیابی به اصول فلسفه اسطوره شناسی، پژوهش در خصوص اسطوره را شروع می‌کند. او اهمیت اسطوره را در تفکر علمی را به یک اندازه می‌داند و اسطوره را نوعی روش تفکر در نظر می‌گیرد. وی شیوه پژوهش خود را مطالعه و مقایسه اسطوره با تفکر عقلانی قرار می‌دهد.

کاسپور اسطوره را همانند دیگر صور نمادین، شیوه خاصی از عینیت بخشیدن به جهان معرفی می‌کند که باید آن را به صورت سمبلیک فهمید یعنی باید اسطوره را از نگیلی از تجربه دانست و تفسیر کرد. به‌طور کلی برای مطالعه اسطوره، آراء وجود دارد که یکی انسان شناختی-تاریخی است و دیگری ساختاری-جهان‌شمولی و کاسپور از هر دو این روش‌ها در پژوهش خویش استفاده کرده است و در آن که دستگاه فلسفی خود را پژوهش‌های چندین نسل از مورخ، ابن دین، انسان‌شناسان و قوم‌شناسان بهره می‌گیرد.^{۳۸}

کاسپور معتقد است مسأله فلسفه فرهنگ، تحلیل اسطوره‌ای است و یا مسأله‌ای که منظومه علواری طبیعی مطرح می‌کند متفاوت است. اسطوره را مسأله‌ای نظری نمی‌داند و حتی خارج از موقلات ذهن می‌داند و می‌گوید هر اسطوره‌ها از آن منطقی که در حقیقت علمی و تجربی جریان دارد خبری نیست. با این حال فلسفه به دنبال معنایی است که در پس تصاویر اسطوره‌ای وجود دارد چون

عالم مخلوق اسطوره‌های را واجد معنایی قابل چرک می‌داند از نظر وی اسطوره تصویر خاصی از عالم واقع دارد زیرا که بر آن قناتونی خاصی خود دارد.

در عالم اسطوره‌ای که کاسپور توصیف می‌کند، نیروهای مختلف در حال جدال و کشمکش دائمی هستند و این کشمکش حسی نیز همواره با کیفیت ترس و امید و هیجان و غیره همراه است. او سرچشمه حقیقی اسطوره را جسمه و حیثت اجتماعی انسان می‌داند نه طبیعت و اسطوره را بر گرفته از احساس می‌داند نه اندیشه. به عبارت دیگر، نظام داخلی اسطوره از نظر وی مبتنی بر وحدت عاطفی است تا قواعد منطقی. کاسپور این وحدت را یکی از قوی ترین و عمیق ترین محرکات فکر چندی می‌شمرد. او اظهار می‌دارد که انسان بدون حس است به حیثت تصور ترکیبی دارد نه تعلیلی و حیثت را به صورت یک کل پدید می‌آورد. حس می‌بیند به نظر وی، ویژگی خاص عالم اسطوره‌ای دیگر گوئی است زیرا همه چیز در حال تغییر و تحول است و چیزی از آن مانده تغییرات خارج نیست. کاسپور ضمن مقایسه انسان عصر حاضر و انسان بدوی، معتقد است همان‌ندگی خود را به حوزه تمدن می‌کشد. حوزه فعالیت‌های علمی و حوزه فعالیت‌های نظری، ما یک قسمت دیگر را فراموش می‌کنیم. وی انسان بدوی همه احساسات و انگیزش را در این قسمت دیگر قرار داده است و تصورش از طبیعت، متطوق به نفس و اوقات است نه عمل یا نظار و دریاها همین قسمت است که رو به عالم اسطوره‌ها می‌شود زیرا اسطوره‌ها بر خاسته از احساس (عاطفه و هیجان) است نه اندیشه یا تحلیل.

در انتها کاسپور فرهنگ را یک جریان تاریخی به منظور آزادی نفس انسان می‌داند که هر یک از عناصر اسطوره و زبان و بخش‌های مختلف این جریان هستند.

او معتقد است انسان در هر یک از این بخش‌ها نیرویی جدید برای ساختن جهان خاص خود کشف و آبیات می‌کند. فلسفه به دنبال یک وحدت جهانی در جهان ویژه انسانی می‌گردد و هر عین حال، متوجه جدال بین روان‌ها و فلسفگی‌ها و نشانه‌ها در میان قوای مختلف انسانی است. کاسپور این نظریه قوای انسانی را مکمل هم دانسته و بر این باور است که هر یک نشان دهنده جنبه‌های بشریت هستند و هماغه‌گی را در عین ناهمگنگی در حل خود دارند. به عبارت دیگر، عناصر متضاد یکدیگر را دفع نمی‌کنند و باهم ارتباط متقابل دارند.

کاسپور در کتاب «فلسفه صورت‌های سمبلیک» دستگاه فلسفی خود را در آنجا مطرح کرده است. در کتاب «فلسفه صورت‌های سمبلیک» می‌داند که «فرهنگ‌های غرب انسان» را می‌توان خلاصه‌ای داشت که چنان‌که در کتاب او در هر دو با وجود تحقیقات گسترده و عمیق و بررسی‌های همه‌جانبه، کامل و جامع حول موضوع فرهنگ اعتراف می‌کند که همه قلمروهای آن را پوشش نداده است و در این باره معتقد است که فلسفه صورت‌های سمبلیک نمی‌تواند و نمی‌کوشد که یک نظام فلسفی باشد. همه آنچه این اثر می‌کوشد انجام دهد این است که در آمیخته فلسفه فرهنگ باشد فلسفه‌ای که شاید آینه‌نگار آن را تدوین کند.^{۳۹}

پانویس‌ها

- ۱- رساله‌ای در باب انسان، اولت کاسپور، ص ۳۸۷.
- ۲- در گفتار دکتر صلح‌جی، ص ۸۷.
- ۳- فلسفه علوم، مگ گستر، گویا پدیده‌شناسی، ص ۱۰۱.
- ۴- همان، ص ۱۰۲.
- ۵- همان، ص ۱۰۳.
- ۶- همان، ص ۱۰۵.
- ۷- همان، ص ۱۰۲.
- ۸- همان، ص ۱۰۲.
- ۹- فلسفه دولت، سعید دریاپوری، پیشگفتار، مترجم.
- ۱۰- تاریخ فلسفه کاسپور، ج ۱، ص ۳۶.
- ۱۱- رساله‌ای در باب انسان، ص ۲۹۱.
- ۱۲- همان، ص ۱۶۶.
- ۱۳- فلسفه صورت‌های سمبلیک، اولت کاسپور، ص ۸۶.
- ۱۴- همان، ص ۳۴.

عینی بودن

«فلسفه روشنگری» کاسپور

دایره و ضایع

کاسپور در کتاب «فلسفه روشنگری» در فصل ۷ به بررسی مطالب مختلفی پرداخته که هر یک به نوعی در دوره روشنگری متحول شده است. کاسپور به روش‌های فلسفه روشنگری را از یک تکنیک‌های فریاد روشنگری هم کمتر و هم بیشتر می‌داند. کمتر بدل علت که جزئیات فریاد را در باب مسأله روشنگری مطرح نمی‌کند و بررسی همه‌جانبه است. این پیچیدگی را که فلسفه روشنگری را آنها بر او بر سر است مقهور نمی‌داند اما این را نیز از یک تکنیک‌های روشنگری می‌داند. در آن رو که به عمق برخی از جنبه‌های روشنگری و بافت‌های فلسفی بررسی می‌کنیم که است که روشنگری را در پرتو تکنیکی مبداء جلتی و اصل پیوسته‌ای بررسی می‌کند به هر چه عینیت‌های تاریخی و نتایج آن.

این جنبه‌ها که فقط از دیدگاه تاریخی می‌توان آنها را جامل می‌شود بررسی می‌شوند. «فلسفه انسان‌شناسی» یا ترکیب انتقادی محضی از عناصر فکری تمام‌گویی به نظر می‌رسد. فلسفه و آثار این برای آنکه معنای واقعی تاریخی فلسفه روشنگری را بیابیم، باید فلسفی نشانی از دیدگاه شک‌گرا و انتقادی‌ها و این‌ها را در اصل و با همه‌جانبه آن را از نقطه‌های مرکزی بررسی و تفسیر کنیم. کتاب فلسفه روشنگری چنین هدایتی را می‌گیرد و چنین هدفی را انجام می‌دهد هر چند کتاب کاسپور به‌طور مزمنه تاریخی فلسفی موضوع شرح و بسط زیادی ارائه نمی‌کند و فقط خطوط کلی آنها را بازمی‌نماید.

جیش روشنگری در خود محصور نیست بلکه به این سو و آن سوی مرزهای خود یعنی به گذشته و آینده می‌گردد. جیش روشنگری تنها یک بخش و یک مرحله خاص از کل تحول عقلی است زیرا تشکیل می‌دهد که اندیشه فلسفه به پیروی از آن از زمانه‌های پیش و خردگامی مادی خویش بهره‌مندند.

بنابراین این کتاب تنها به ثبت و توصیف نتایج روشنگری نمی‌پردازد بلکه بر رویان فرم‌های تاریخی جیش عقلی را آشکار می‌کند و به‌دلیل فلسفی‌ای از فرج فلسفی ارائه می‌دهد. همچنین نشان می‌دهد که این روح فلسفی که صرفاً با مسائل عینی درگیر می‌شود، ماهیت و حاصل فلسفی خود را چگونه می‌شناسد و چگونه با آگاهی عینی از این سرشت دست می‌یابد.

کاسپور در این کتاب قدی فلسفه روشنگری را با رت‌ترین‌های پیشین معرفی می‌کند و معتقد است که آموزش‌های متفکران آن دوران بیش از آنچه خودخواه باشد و به سبب به دوره‌های پیشین به دست روشنگری از دید کاسپور، کلی‌تر و عمیق‌تر است. نظام دین، پرورشی و تربال کردن آیین‌ها و مراسم را بر عهده داشته است. به آفرینش و روح اندیشه‌های نوین را وی با این وجود معتقد است که روشنگری از نظر محتوا کاملاً میراث قرن‌ها پیش است که با فرمی کاملاً نو ارائه می‌شود و فرم جدیدی از اندیشه فلسفی را می‌آفریند. مثالی که کاسپور در این باره می‌آورد روشنگری انگلستان و فرانسه است که آن را شکست‌فرم سنی شناخت فلسفی یعنی شکست‌فرم نظام‌های معرفتی یکی آغاز می‌کند. روشنگری نیز واقعاً روح نظام مشکل‌دار و معتقد است که این روح به جای زندگی کردن و عقیده کردن فلسفه را محدود به امورهای خشک و اصول‌محول‌پذیر، باید به آزادی حرکت کند تا پایه‌های بنیادی واقعیت را کشف کند. یعنی هم فرم اجتم طبیعی برآورد. او هم به فرم امور معنوی بر این مبنای فلسفه روشنگری هیچ گونه تفکیدی یا روح سنت‌گرا که بنیاد می‌کند. بنابراین نه‌الغای فلسفه روشنگری است که قلمرو خاصی از شناخت را برای خود برآمده نظر نمی‌گیرد و خود را با مفروضات اصول متحول و مستقر و فرمول‌بندی می‌کند.

کتابخانه و مرکز اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران